



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده اضطرار
موضوع جزئی: قواعد قریب به قاعده اضطرار - تبیین چند واژه و تفاوت آنها - ا. اضطرار - ۱. لغت - ۲. عرف - مصادف با: ۸ ربیع الثانی ۱۴۴۸
۳. قرآن و روایات - ۴. متون فقهی - ب. ضرورت
جلسه: ۲

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تبیین چند واژه و تفاوت آنها

عرض کردیم قاعده اضطرار قرابتی با چند قاعده دیگر دارد؛ از جمله قاعده اکراه، قاعده عسر و حرج، قاعده لاضرر، قاعده تقیه. به جهت قرابتی که بین این قواعد هست، باید مایز بین این قواعد با قواعد نامبرده معلوم شود؛ برای این منظور، باید الفاظ و واژه‌هایی که شباهت به یکدیگر دارند و کلمات محوری در این قواعد محسوب می‌شوند، توضیح داده شوند. کلماتی مثل اضطرار، ضرورت، ضرر، عسر و حرج، حاجت، مصلحت، اکراه، اجبار و تقیه؛ البته تقیه از نظر لفظ، شباهت و قرابت چندانی با آنها ندارد، هرچند مورد قاعده تقیه در بعضی از قواعد دیگر مندرک و متداخل است. ما باید این چند واژه را بررسی کنیم.

ا. اضطرار

اولین واژه و لغت، لغت اضطرار است.

۱. لغت

اضطرار در لغت به دو معنای لازم و متعدی وارد شده است؛ اضطرار گاهی معنای مصدری و گاهی معنای اسمی دارد. اضطرار از باب افتعال به معنای الجاء، به معنای مصدری و به معنای وادار کردن و کشاندن به چیزی است.^۱ این معنا متعدی است. اما یک معنای اسمی هم برای اضطرار ذکر شده است؛ معنای اسمی اضطرار یک معنای لازم است و عبارت است از احتیاج.^۲ این دو معنا برای اضطرار ذکر شده است؛ البته ریشه اضطرار و ماده اصلی این کلمه، همان ضرر است. یکی از معانی ضرر در لغت، ضیق است. پس در لغت، اضطرار از ماده ضرر، گاهی به معنای مصدری و گاهی هم به معنای اسمی استعمال قرار می‌شود.

۲. عرف

در عرف هم اضطرار به همین معناست؛ یعنی در عرف، معنا یا اصطلاح دیگری برای اضطرار نداریم؛ در عرف هم معنایش الجا و کشاندن به سوی چیزی یا احتیاج و ضیق به همین معنایی که گفته شد، است.

۳. قرآن و روایات

در استعمالات شرعی، یعنی استعمال قرآنی و روایی هم معنای دیگری برای اضطرار ذکر نشده است. در قرآن کلمه اضطرار یا مشتقات اضطرار با همین ماده در موارد متعددی استعمال شده است؛ مثل آیه ۱۲۶ سوره بقره، آیه

۱. صحاح اللغة، ج ۲، ص ۷۲۰؛ لسان العرب، ج ۴، ص ۴۸۳.

۲. تاج العروس، ج ۱۲، ص ۳۸۷.

۱۷۳ سوره بقره، آیه ۳ سوره مائده، آیه ۱۱۹ سوره انعام و برخی موارد دیگر. آنجا هم همین معنای لغوی و عرفی اراده شده است؛ لذا ما در قرآن برای اضطرار، اصطلاح یا معنای خاصی نمی‌بینیم.

در روایات نیز تقریباً اضطرار به همین معنا آمده است؛ تنها در یک مورد روایتی نقل شده که معنای دیگری برای اضطرار قابل برداشت است که حالا توضیح آن را عرض خواهیم کرد. روایت از عمر بن یزید است؛ «عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّ الرِّيحَ عَلَى الْمُضْطَرِّ حَرَامٌ وَهُوَ مِنَ الرَّبَا قَالَ (ع) وَ هَلْ رَأَيْتَ أَحَدًا يَشْتَرِي غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا إِلَّا مِنْ ضَرُورَةٍ». عمر بن یزید می‌گوید: من به امام صادق (ع) عرض کردم که مردم ربح و سود بر مضطر را حرام می‌دانند. «إِنَّ النَّاسَ» اشاره به عامه یا فقهای عامه دارد. می‌گوید: مردم سود بردن بر مضطر را حرام می‌دانند، چون آن را مصداق ربا می‌شمارند؛ کأن از امام (ع) سؤال می‌کند که اگر انسان معامله‌ای با مضطر انجام بدهد، آیا این معامله مصداق ربا است یا نه؟ امام (ع) می‌فرماید: آیا شما کسی را از غنی و فقیر دیده‌اید که جز به واسطه ضرورت و اضطرار معامله کند؟ اینجا امام (ع) کلمه ضرورت را به کار برده است؛ بعداً خواهیم گفت که ضرورت و اضطرار به حسب محتوا و معنا تفاوتی ندارند. شاهد این است که کأن امام (ع) یک معنای دیگری برای اضطرار ذکر کرده و آن هم احتیاج است؛ وقتی می‌فرماید آیا کسی از فقیر و غنی را دیده‌ای که جز از سر ضرورت معامله کند، معلوم می‌شود که منظور از ضرورت، احتیاج و نیاز و حاجت است؛ یعنی مردم وقتی نیاز دارند، معامله می‌کنند. بنابراین می‌خواهد بفرماید فروختن شخص مضطر، اشکالی ندارد و مصداق ربا نیست. در ذیل همین روایت، امام (ره) در مکاسب محرمة اینطور فرموده است: «لیس المراد من الاضطرار هو الذی یحل المحظورات بل المراد الاضطرار و الاحتیاج فی التجارة»؛ این اضطرار که در اینجا ذکر شده، آن اضطراری نیست که مسوغ حرام و مجوز ارتکاب محظورات باشد بلکه منظور از اضطرار در اینجا، همان احتیاج و نیاز در تجارت است.

چه بسا گمان شود که در روایات، یک معنای دیگری غیر از معنای لغوی و عرفی وجود دارد که آن هم احتیاج و نیاز و حاجت است. البته اگر ضرورت به معنای احتیاج هم باشد، باز این یک معنای خاص شرعی محسوب نمی‌شود بلکه ممکن است از نظر لغت و عرف هم اینطور باشد که کأن در لغت و عرف دو مرتبه برای اضطرار ذکر شده است؛ یک مرتبه عام و یک مرتبه خاص، یک معنای عام و یک معنای خاص. ممکن است کسی این را بگوید که استعمال اضطرار و ضرورت در احتیاج و نیاز و حاجت، در واقع برگرفته از عرف است. اما واقع این است که از نظر عرف هم نمی‌توانیم بگوییم اضطرار به معنای احتیاج است؛ همانطور که اشاره شد، اضطرار در لغت و عرف به معنای کشاندن و وادار کردن به چیزی است. برخی از اهل لغت هم گفته‌اند که اضطرار از ضرر به معنای ضیق اخذ شده، مثل صاحب لسان العرب که می‌گوید: «و اصله من الضرر و هو الضیق»^۱.

به هر حال اضطرار در لغت و عرف و همچنین در استعمالات قرآنی به معنای مصدري یا اسمی (که اولی لازم و دومی متعدی است)، هر چه باشد یک معنا دارد؛ اگر در روایت هم می‌بینیم امام (ع) آن را در معنای حاجت و نیاز استعمال کرده، این هم چه بسا متخذ از عرف و لغت باشد، لکن نه به نحو استعمال حقیقی بلکه مجاز؛ یعنی اگر ما اضطرار را به معنای احتیاج و حاجت بدانیم و در عرف و لغت هم چنین استعمالی تأیید شود، این استعمال مجازی است نه حقیقی.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۴۴۷، باب ۴۰ از ابواب آداب التجارة، ح ۱.

۲. لسان العرب، ج ۴، ص ۲۸۴.

بنابراین معنای لغوی و عرفی اضطراب و نیز استعمال آن در متون دینی و قرآنی و روایی، کاملاً روشن است؛ تفاوتی بین اینها به نظر نمی‌رسد. لذا در شریعت هم این واژه معنای خاصی غیر از معنای لغوی و عرفی ندارد.

۴. متون فقهی

در متون فقهی هم می‌بینیم بسیاری از فقیهان تصریح کرده‌اند به اینکه شارع اصطلاح خاصی غیر از آنچه که در عرف و لغت رایج و متعارف است، ندارد؛ همه مشتقات این لفظ (حالا یا به معنای لازم یا متعدی) در متون فقهی و عبارات فقها هم به همین معنا استعمال شده است. لذا اگر ما در قرآن و روایات به این واژه و مشتقات آن برخورد کنیم، باید آن را مثل سایر موارد حمل بر همان معنای لغوی و عرفی کنیم.

با این حال در عبارات فقهی اختلاف وجود دارد؛ گاهی یک قیدی را برای اضطراب ذکر می‌کنند که شاید موجب این توهم شود که بین فقها در مورد معنای اضطراب اختلاف است؛ به عنوان مثال شیخ طوسی اضطراب مسوغ طعام حرام را به معنای خوف تلف و مُردن می‌داند. یعنی می‌گوید اگر کسی مضطر به اکل میته شد، یعنی خوف تلف و مرگ در او حاصل شد، این اضطراب مسوغ اکل طعام حرام است. اما عده‌ای از فقیهان می‌گویند لازم نیست اکل میته به حد خوف مرگ یا تلف برسد، بلکه اگر خوف بیماری هم به وجود بیاید یا خوف ضعفی به وجود بیاید که موجب عدم همراهی با همسفران شود، مسوغ اکل طعام حرام محقق می‌شود. لذا این اختلاف در حد اکل میته و اضطراب مسوغ طعام حرام وجود دارد؛ یکی می‌گوید خوف مرگ و دیگری می‌گوید خوف بیماری. معلوم است که این دو با هم فرق دارند. صاحب جواهر به این اختلاف اشاره می‌کند و می‌گوید صرف همین خوف مرض و عدم امکان همراهی با کاروان و همسفران، کفایت می‌کند.

حال آیا این اختلاف در معنای اضطراب است یا اینکه مربوط به حکم و حد مجوز حرام است؟ در اینکه اضطراب به یک چیزی مسوغ حرام است، بحثی نیست؛ ما بعداً این را بحث خواهیم کرد. فعلاً می‌خواهیم ببینیم آیا خود کلمه «مضطر» مشتمل بر یک قیدی است یا نه؟ در مورد اضطراب مسوغ طعام حرام اختلاف است که آیا خوف تلف است یا خوف مرض؟ اختلاف در اینکه حد مجوز طعام حرام، خوف تلف است یا خوف مرض، این ربطی به معنای اضطراب ندارد. مسلماً اضطراب به معنای حاجت و احتیاج که در روایت هم به آن اشاره شده بود، معنای لغوی و عرفی نیست و در استعمالات شرعی، چه در قرآن و چه در روایات و چه در متون فقهی، چنین معنایی وجود ندارد؛ یعنی ما نمی‌توانیم بگوییم اضطراب به معنای حاجت و نیاز است. مثلاً یک آبی که متعلق به غیر است و تصرف در مال غیر جایز نیست؛ حالا این شخص تشنه شده و احتیاج به آب پیدا کرده است؛ آیا این تشنگی که یک حاجت معمولی است و غیر متعارف نیست، مجوز این می‌شود که او در مال دیگری تصرف کند و آب را بدون اجازه صاحب بنوشد؟ مسلماً این منظور نیست؛ لذا استعمال کلمه اضطراب در معنای حاجت و نیاز متعارف، حتماً استعمال صحیحی نیست. مگر اینکه کسی بگوید مجازاً در معنای حاجت و نیاز به کار رفته است.

پس از نظر معنای لغوی معلوم است که اضطراب به چه معناست؛ معنای لغوی و عرفی و شرعی اضطراب یکسان است و شارع معنای خاصی برای اضطراب قرار نداده است؛ اصطلاح خاصی هم در اینجا وجود ندارد. اختلافی هم که در کتب فقهی در مورد حد جواز ارتکاب حرام در صورت اضطراب وجود دارد، اختلاف در معنای اضطراب نیست، بلکه مربوط به اختلاف در مصادیق اضطراب است. شیخ طوسی اضطراب را در حد خوف تلف می‌داند و این را مصداق اضطراب می‌داند یا مثلاً صاحب جواهر خوف

مرض را مصداق اضطرار می‌داند، این اختلاف در معنا و مفهوم اضطرار نیست بلکه اختلاف در مصداق است. او می‌گوید مضطر کسی است که خوف مرگ داشته باشد و اگر مال غیر را نخورد یا میته را نخورد، از دنیا می‌رود؛ دیگری می‌گوید خوف مرض کافی است و لازم نیست اضطرار به آن حد برسد که خوف این را داشته باشد که اگر نخورد، می‌میرد. پس دعوا و اختلاف آنها به مصداق مربوط است؛ و الا اضطرار یک معنای واضح و روشنی دارد که در لغت، عرف، قرآن، روایات و حتی از نظر فقها یک معنا بیشتر ندارد. عرض کردم اینکه حد اضطرار چیست و در چه موقعیتی انسان به این حد می‌رسد، این بحث دیگری است که باید بعداً به آن بپردازیم.

ما فعلاً باید در مورد این واژه‌ها بحث کنیم تا بعد به خود این قاعده و مفاد آن برسیم.

ب. ضرورت

کلمه دیگری که در کنار اضطرار استعمال می‌شود و شباهت به آن دارد، کلمه ضرورت است. ضرورت به حسب واقع اختلاف ماهوی معنایی با اضطرار ندارد؛ اگرچه بعضی گمان کرده‌اند که معنای ضرورت و اضطرار با هم فرق دارد. این نظر و رأی را ان شاء الله نقل خواهیم کرد؛ ولی اجمالاً ضرورت، اسم برای مصدر اضطرار است. عبارت لسان العرب این است: «الضرورة اسمٌ لمصدر الاضطرار»؛ در تاج العروس^۲ هم همین معنا آمده است؛ برخی از کتاب‌های لغت هم همین را گفته‌اند. اینکه می‌گوییم معنای آن یکی است، بله! یک معنای اسمی دارد و یک معنای مصدری. اگر ما گفتیم اضطرار به معنای الجاء و وادار کردن است، طبیعتاً ضرورت می‌شود نتیجه آن کار؛ چون اسم مصدر است؛ اسم مصدر، همان حاصل مصدر است. اگر ما گفتیم اضطرار به معنای وادار کردن است و اینکه انسان وادار به انجام کاری شود، این نتیجه‌اش چه می‌شود؟ فرض کنید تشنگی، انسان را وادار به نوشیدن آب متعلق به دیگری می‌کند؛ این نتیجه‌اش چیست؟ ضرورتی است که برای این کار پیش می‌آید. لذا معنای اینها متفاوت نخواهد بود. با این حال، بعضی گفته‌اند که ضرورت با اضطرار معنای متفاوتی دارد؛ ان شاء الله این را در جلسه آینده توضیح خواهیم داد.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. لسان العرب، ج ۴، ص ۴۸۳.

۲. تاج العروس، ج ۱۲، ص ۳۸۸.